

پرسش: آیا می‌توان گفت: «اگر قانونی مخل آزادی‌های فردی باشد، معتبر نیست؟» به تعبیر دیگر، آیا «آزادی‌های فردی فوق قانون است؟»

پاسخ: پاسخ به این پرسش براساس دیدگاه‌های مختلف تفاوت می‌کند. از دیدگاه لیبرالیسم چون هدفی جز لذت بردن از زندگی دنیا وجود ندارد، قانون هم وظیفه‌ای جز فراهم کردن اسباب لذت نخواهد داشت و تا آنجایی که مزاحمت برای آزادی‌ها و هوسرانی‌های دیگران پیش نیاید، قانون دخالتی نمی‌کند. بر این اساس، قانون نقش بسیار محدودی خواهد داشت و دولت باید کمترین دخالت را در زندگی مردم اعمال کند. از این رو، جمله فوق هم‌معنا پیدا می‌کند که حفظ آزادی‌ها مقدم بر قانون یا فوق آن است.

اما از دیدگاه اسلام، قانون برای این است که خط صحیح زندگی انسان‌ها را ترسیم کند و جامعه را به سوی مصالح مادی و معنوی آن سوق دهد. از این رو حاکم اسلامی باید موانع این هدف را برطرف کند.

حال با توجه به مطالب پیش گفته باید دانست که وجود قانون؛ یعنی «گزاره‌ای که حقی را برای کسی و تکلیفی را برای دیگران تعیین می‌کند» در صورتی معنا خواهد داشت که افراد در انجام هرگونه کاری که خواستند آزاد نباشند. در غیر این صورت از قانون و قانونگرایی دم زدن کاملاً بیهوده خواهد بود. اگر بنا باشد در جامعه هر کسی هر کاری دلش می‌خواهد انجام دهد، دیگر نیازی به قانون نیست.

حتی این گزاره که «همه انسان‌ها حق دارند آزادانه مسکن خود را انتخاب کنند» معنایش از یک سو، اثبات حقی برای همه انسان‌ها

است. و از سوی دیگر، اثبات تکلیفی برای آنها. به عبارت دیگر: حق انتخاب آزادانه مسکن وقتی برای یک فرد محقق خواهد شد که افراد دیگر به این حق احترام گذارده و خود را موظف به رعایت حق فرد موردنظر بدانند. هیچ قانونی در عالم وجود ندارد که مشتمل بر «باید و نباید» نباشد، اساساً شأن قانون محدود کردن آزادی است. وقتی گفته می‌شود باید چنین کنید؛ یعنی نباید غیر از این عمل کنید.

اگر قانونی بگوید که «هیچ آزادیی نباید محدود شود» این جمله خود متناقض (Paradoxical) است؛ چون قانون چیزی است که آزادی را محدود می‌کند و همین قانون، آزادی محدود کردن آزادی را از بین برده، و آن را محدود کرده است. یعنی خودش را نقض نموده است. البته به یک شکل می‌توان مسأله را تصحیح نمود و آن هم به این صورت است که نخست آزادی‌های خاصی را معین کنیم، سپس بگوییم این آزادی‌ها باید رعایت شوند. بنابراین شعاری که می‌گوید: «هیچ قانونی حق ندارد آزادی‌ها را محدود کند» اگر مراد مطلق آزادی است، موجب تناقض است و اگر منظور بعضی از آزادی‌ها است، می‌پرسیم کدام آزادی‌ها مقصود شما است؟ اگر بگویند آزادی‌های معقول و مشروع و قانونی، باز می‌پرسیم: این آزادی‌های مشروع و معقول و قانونی را چه کسی و چه قانونی باید تعیین کند؟ آیا آزادی‌هایی که اسلام تشریع و تجویز کرده است؟ اگر پاسخ مثبت است، این همان است که در نظام اسلامی از پدو تأسیس وجود داشته است و اساساً در نظام مبتنی بر دین جز این نمی‌توان قائل شد؛ و اگر می‌گویید آزادی‌هایی که در دنیا شناخته شده، یا در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده، و یا در مکتب

اومانیسیم و لیبرالیسم مطرح است، خواهیم گفت: بخشی از آنچه در دنیای کنونی، و یا اعلامیه حقوق بشر، و یا مکتب اومانیسیم و لیبرالیسم به عنوان آزادی‌های مشروع و معقول تلقی می‌شود، هم از نظر مبنا و ریشه، و هم از نظر بنا و نتیجه با اسلام و تفکر دینی در تنافی است، و هرگز نمی‌تواند مورد قبول یک مسلمان باشد. و تنها بخش‌هایی از این آزادی‌ها که در تنافی با اسلام نیست، می‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد. با پذیرش اسلام جایی برای لیبرالیسم نمی‌ماند و بالعکس؛ چون این دو متناقضند و به همین جهت سیاستمداران آمریکا و غرب، نظام اسلامی را بزرگترین خطر و دشمن برای خودشان تلقی می‌کنند.

آزادی؛ حق طبیعی انسان؟

پرسش: معنای این سخن که «آزادی یکی از حقوق انسان‌هاست و کسی حق ندارد انسانی را از حق طبیعی‌اش محروم کند» چیست؟

نپرسیدن عیب است!

نسبت قانون



پاسخ: همان‌طور که قبلاً اشاره شد، بسیاری از واژه‌ها در علوم انسانی، مفاهیمی هستند که تعریف روشن و دقیقی که مورد تفاهم همگان باشد برای آنها نمی‌توان ارائه کرد. واژه حق و طبیعی نیز این‌گونه است.

کسانی که با فلسفه حقوق آشنا هستند می‌دانند که یکی از مکاتب فلسفه حقوق مکتب حقوق طبیعی است. تاریخ فلسفه نشان می‌دهد که در گذشته‌های بسیار دور کسانی در این زمینه گفتگو کرده‌اند. در یونان قدیم برخی عقیده داشته‌اند که انسانها حقوقی دارند که طبیعت به آنها داده است و هیچ‌کس حق سلب آنها را ندارد. زیرا طبیعت انسانی این حقوق را اقتضا می‌کند، و بر این اساس، نتیجه‌هایی گرفته‌اند که گاه با هم سازگار نبوده و موجب بحث‌ها و مناقشاتی شده است؛ از جمله یکی از مغالطات معروف در باب فلسفه حقوق و فلسفه اخلاق مطرح شد و بعدها به مغالطه «طبیعت‌گرایانه» معروف شد. پاره‌ای نیز گفته‌اند که انسان‌ها دارای طبیعت‌های چندگانه‌اند؛ از

ن و آزادی

استاد علامه محمد تقی مصباح یزدی



قلب اوست که برای کسی دسترسی به آنجا ممکن نیست. و معنای آیه شریفه بیان همین امر واقعی و تکوینی است که گوهر دین قابل اکراه و اجبار نیست.

اما در مرحله گفتار و عمل آیا اجبار کردن مجاز است یا نه؟ این بحث را باید در دو مرحله دنبال کرد: الف. آیا کسی را که اسلام نیاورده، می توان وادار کرد که اقرار به اسلام کند یا مقررات دینی را رعایت کند؟ ب. آیا یک مسلمان را می توان الزام کرد که دستورات دینی را مراعات نماید؟ درباره دسته اول باید گفت:

اسلام، بعضی ادیان و مذاهب را به رسمیت شناخته است. قدر مسلم این ادیان، یهودیت، مسیحیت و دین زرتشت است که پیروان آنها به عنوان اهل کتاب و ذمه بر طبق مقرراتی خاص می توانند تحت حکومت اسلامی زندگی کنند. حتی کفار هم اگر معاهد (ملترزم به معاهده و قرارداد) باشند، می توانند در مملکت اسلامی زندگی کنند. اسلام هیچگاه به یهودی یا زرتشتی نمی گوید نماز بخوان یا طبق دستور اسلام ازدواج

می شود و هنوز نیز برخی از این پرسش ها پاسخ روشن و مورد پذیرش همگان را نیافته است.

چکیده سخن این که، اصل نظریه صحیح است و نیازهای طبیعی و غریزی انسان ها باید برآورده شود، اما همه سخن در حدود این آزادی هاست که در میان هر ملت، قوم، دین و آیینی حدودی برای آن قائل هستند و ما نیز حدود این آزادی ها را «مصالح مادی و معنوی افراد و جامعه در چارچوب قوانین اسلامی» می دانیم.

معنای آیه «لا اکراه فی الدین»

پرسش: معنای آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» چیست؟

پاسخ: دین دارای سه بخش اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل به دستورات دینی است. اما رکن اساسی دین اعتقاد قلبی و باور است. و به همین دلیل هیچ کس را نمی توان مجبور به پذیرش اعتقادی خاص کرد. معتقدات هر کس در صندوقچه فکر و

طبیعتش می باشد، محروم کرد. ما نیز معتقدیم آنچه مقتضای طبیعت انسان ها، و طبعاً مشترک بین آنها است باید برآورده شود و در تأیید این مطلب استدلال های عقلی نیز می توان ارائه کرد.

اما پرسشی که پیش می آید این است که مصادیق این حقوق طبیعی کدام است؟ در پاسخ گفته اند: از جمله حقوق طبیعی حق خوراک، پوشاک، مسکن، گفتن، دیدن، و شنیدن و مانند آنهاست؛ یعنی کسی حق ندارد انسانی را از خوردن بازدارد یا جلوی سخن گفتن دیگری را بگیرد یا چشم انسانی را ببندد و از دیدن او جلوگیری کند. اما انگیزه طرح چنین مباحثی چیست؟ و چرا و چگونه چنین حقوقی در اعلامیه حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است؟ و آیا این حقوق فوق قانون هستند و نباید محدود شوند، یا این که در هر کشور و جامعه ای برای آن حدودی قائل هستند؟ و در این صورت، این حدود را چه مرجع و قانونی باید تعیین کند؟ اینها پرسش هایی است که به همراه پاره ای پرسش های دیگر مطرح

جمله کسانی که چون ارسطو قائل شده اند که طبیعت انسان های سفید و سیاه متفاوت است. انسان های سیاه پوست از نظر جسمی قوی تر و از نظر فکری ضعیف تر از سفیدها هستند. سپس این نتیجه نادرست را گرفته اند که چون سیاه پوست ها از نظر بدنی قوی ترند باید تنها کار بدنی انجام دهند! و سفیدپوست ها که از نظر فکری قوی ترند باید امر مدیریت جامعه را عهده دار شوند. پس می توان گفت: بعضی انسان ها برای خدمتگزاری برخی دیگر آفریده شده اند. بنابراین، بردگی یک قانون طبیعی است.

ما در اینجا در پی پاسخگویی به مغالطه پیش گفته (= مغالطه طبیعت گرایانه) و نقد دو دیدگاه فوق نیستیم، زیرا این خود بحثی تفصیلی تر می طلبد که فعلاً مجال آن نیست. اما معتدل ترین و منطقی ترین نظری که در باب حقوق طبیعی در درازای تاریخ گفته شده این است که اگر چیزی مقتضای طبیعت انسان بود باید تحقق یابد و نباید انسان را از آنچه مقتضای

کن و غیره.

دسته دیگر از غیر مسلمان‌ها کفار حربی و اهل عناد و جنگ هستند که در صورت درگیر شدن باید با آنها جنگید تا تسلیم شوند. و اما دربارهٔ دسته دوم؛ یعنی مسلمانان بحث بر سر این است که آیا مسلمان می‌تواند بگوید دوست دارم علناً در خیابان و کوچه و مغازه شراب بنوشم، یا مایلم قماربازی کنم، دوست ندارم حجاب شرعی را عمل کنم، دوست دارم بر علیه اسلام تظاهرات کنم؟ کسانی نداشته‌اند که با استفاده از حق آزادی می‌توان چنین کارهایی را مجاز دانست و گاهی در مقام جدال می‌گویند: مگر در صدر اسلام هم کسانی مثل ابن ابی العوجاء وجود خدا را انکار نمی‌کردند؟ مگر به امام معصوم نسبت گناه نمی‌دادند؟ و... مگر در قانون اساسی این آزادی‌ها تضمین نشده است و...

پاسخ آن است که خیر، اسلام جلوی تظاهر به فسق را می‌گیرد. آزادی عمل و بیان در اسلام نامحدود نیست. هر عمل و گفتاری را نمی‌توان در حکومت اسلامی انجام داد. تشریع امر به معروف و نهی از منکر برای رعایت مرزهاست و یکی از علل تأسیس حکومت در اسلام جلوگیری از محرمات و تخلفات دینی است. اسلام در مواقعی و تا حدودی دخالت در امور دیگران و محدود کردن انسان‌ها را اجازه داده و بلکه لازم دانسته است. تمام سخن بر سر تعیین حدود آزادی است.

خلاصه این‌که، اسلام مبارزه با اسلام و توطئه علیه نظام و تجاهر به فسق را اجازه نمی‌دهد و با این امور با نهایت شدت مخالفت می‌کند. اسلام در جای خود رحمت و رأفت و مدارا و تسامح و در جایی دیگر شدت و غلظت و خشونت و سخت‌گیری را روا می‌دارد. در اسلام بتی به نام آزادی و دموکراسی که بالاتر و برتر از دین باشد، وجود ندارد.

حدّ یک سری توصیه‌های اخلاقی است؛ مانند سفارش‌های یک حکیم و واعظ که بعضی از مردم عمل می‌کنند و برخی دیگر هم عمل نمی‌کنند. گناهکار هم خود می‌داند و کشیش و کلیسا و خدایش.

همان‌گونه که اگر کسی دروغ بگوید یا غیبت نماید او را بازداشت نمی‌کنند، شرابخواری و قماربازی و عریان‌گردی هم چنین است. لذا اگر به زن نیمه عریانی بگویند چرا این‌گونه به کوچه و خیابان آمده‌ای پاسخ می‌دهد، به شما ارتباطی ندارد و اصلاً به چه حقی به خود اجازه می‌دهید که در امور دیگران دخالت کنید، و چه بسا کار به شکایت و دادگاه هم بینجامد.

در ممالک اسلامی و جامعه ما نیز رفته رفته بعضی به دنبال چنین نگرش و آزادی‌ای هستند. در حالی که جامعه ما با جامعه غربی و اسلام با مسیحیت مطرح در آنجا بسیار تفاوت دارد؛ زیرا، همان‌گونه که گفته شد، در اسلام علاوه بر فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نظارت عمومی، دولت هم باید از تظاهر به فسق و تجاوز به حرمت‌ها جلوگیری کند. ناگفته نگذاریم که این بحث در جایی است که شخص در حضور دیگران و در سطح جامعه خلافی را مرتکب شود و الا اگر کسی در تنهایی و خلوت حرامی را مرتکب شد، دیگران حق تفحص و جستجو ندارند و در صورت اطلاع هم نباید اسرار را هویدا نمایند زیرا سر افراد محترم است. مسأله حرمت تجسس در زندگی دیگران و عدم دخالت نیز مربوط به این‌گونه موارد است. بنابراین، بین امر به معروف و نهی از منکر با عدم تجسس در زندگی خصوصی دیگران نیز منافاتی وجود ندارد؛ زیرا بستر یکی ارتکاب خلاف در حضور دیگران و بستر دیگری ارتکاب خلاف در خفاء و دور از چشم دیگران است.

شیعه کیست؟

روح‌الله فریس‌آبادی

کسانی که امام علی بن ابیطالب علیه السلام را خلیفه و جانشین بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند، شیعه نامیده می‌شوند.

شیعیان امامیه، علی علیه السلام و یازده فرزند معصوم وی را امام و پیشوای مسلمین می‌دانند و از رفتار و گفتارشان پیروی می‌کنند. شیعه واقعی، کسی است که از علی و ائمه اطهار علیهم السلام متابعت کند و سیره عملی و رفتاری آنان را ملاک عمل خویش قرار دهد.

امام محمد باقر علیه السلام به جابر می‌فرماید: ای جابر! آیا در شیعه بودن شخص، همین مقدار کافی است که بگوید: دوستدار اهل بیت علیهم السلام هستم؟ به خدا سوگند، شیعه ما نیست، مگر کسی که پرهیزکار باشد و از خدا اطاعت نماید. ای جابر! قبلاً شیعیان ما به این صفات شناخته می‌شدند: تواضع، امانت‌داری، ذکر خدا، روزه، نماز، احسان به پدر و مادر، رسیدگی و کمک به همسایگان و یتیمان و پدکاران و یتیمان، راست‌گویی و تلاوت قرآن. دربارهٔ مردم، جز خوبی نمی‌گفتند؛ امین مردم بودند.

جابر عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله! در این زمان کسی را سراغ ندارم که دارای این صفات باشد. حضرت فرمود: ای جابر! عقاید مختلف تو را سرگردان نکنند و به اشتباه نیفتند. آیا برای رستگاری و سعادت انسان، همین قدر کافی است که بگوید: دوستدار علی علیه السلام هستم، اما به دستورات خدا عمل نکند؟ اگر کسی بگوید: من دوستدار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستم، اما از دستورات و رفتار آن حضرت پیروی نکند، دوستی رسول خدا سبب رستگاری او نمی‌شود، با این‌که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام افضل بود. ای شیعیان! از خدا بترسید و به دستوراتش عمل کنید. خدا با هیچ کس قرابت و خویشی ندارد. گرمی‌ترین مردم نزد خدا کسی است که پرهیزکارتر و با عمل‌تر باشد. ای جابر! به خدا سوگند، وسیله‌ای برای تقرب به خدا نیست، جز اطاعت و فرمان برداری.

برات آزادی از دوزخ در دست ما نیست، هرکس مطیع خدا باشد، دوست ما است، و هر کس از دستورات خدا سرپیچی کند، دشمن ما است. ولایت و دوستی ما جز با عمل صالح و پرهیزکاری حاصل نمی‌شود. (۱)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: با تقوا و پرهیزکار باشید. در راه اصلاح نفس و عمل صالح کوشش کنید. راستگو و امانتدار و خوش‌اخلاق باشید. با همسایگان خوش‌رفتاری کنید. به وسیله اعمال و رفتارتان، مردم را به سوی دین حق دعوت نمایید. اسباب و وسیله آبرو و سربلندی ما باشید. با اعمال زشت، اسباب شرمندگی ما را فراهم نسازید. رکوع و سجودتان را طولانی گردانید؛ زیرا هنگامی که بنده خدا، رکوع و سجده‌اش را طولانی کند، شیطان ناراحت می‌شود، و فریاد می‌زند: ای وای! اینان اطاعت می‌کنند، ولی من عصیان کردم، سجده می‌کند ولی من از سجده کردن امتناع ورزیدم. (۲)

امام صادق علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید: حواریین و یاران حضرت عیسی علیه السلام شیعیانش بودند ولی یاران عیسی از شیعیان ما بهتر نبودند؛ زیرا وعده زیادی دادند، اما به وعده خود عمل نکردند، و در راه خدا جهاد نمودند. ولی شیعیان ما از هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا به حال، از یاری کردن دریغ نداشته و برای ما فداکاری نمودند، به آتش سوختند، تحت شکنجه و عذاب قرار گرفتند، از وطن آواره گشتند، ولی از یاری و نصرت ما دست برنداشتند. (۳)

بباید برای یاری دین خدا و احیاء ارزش‌های دینی و الهی در جامعه اسلامی و ساختن جامعه‌ای آزاد و آباد و نیروهای متعهد و معتقد و شیعیانی واقعی تلاش کنیم تا مورد توجه و عنایت ویژه حضرات معصومین علیهم السلام قرار گیریم. ان شاء الله

پی‌نوشت‌ها

۱. وافی، جلد یک، جزء سوم، ص ۳۸

۲. همان، ص ۶۱

۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۳